**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031205**

**متن خام**

**جلسه 93**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در تفسیر حقیقت وجوب کفایی بود عرض شد که در واجب تخییری ما دو تا تفسیر داریم و ثبوتاً هر دو تفسیر معقول هست ولی اثباتاً دائر مدار نحوه دلیل دال بر وجوب تخییری است یکی اینکه امر تعلق گرفته باشد به احدهما یکی اینکه امر تعلق گرفته باشد به تک تک اطراف هر کدام مشروط به ترک دیگری

 به نظر می­رسد که هر دو تفسیر در بحث وجوب کفایی صحیح نیست یعنی لااقل یک تفسیر کاملی برای تبیین حقیقت وجوب کفایی نیست اما اینکه وجوب کفایی را بخواهیم به احدهما تفسیر کنیم همچنان که آقای روحانی هم وجوب کفایی هم وجوب تخییری را هر دو را به احدهما تفسیر کردند به نظر می­رسد که مقایسه وجوب کفایی به وجوب تخییری در این بحث ناتمام است چون در وجوب تخییری متعلق تکلیف مردد هست تکلیف به یک معنا مفهوم ذهنی تعلق می­گیرد و آمر می­خواهد این معنای ذهنی را مکلف در خارج عینیت ببخشد یعنی تکلیف به عنوان تعلق می­گیرد ولی این عنوان می­خواهد در خارج خارجیت پیدا کند و معنونش محقق بشود خب ما این مطلب را عرض کردیم عناوین ممکن است معین باشند ممکن است غیر معین باشند معنون و غیر معنون یعنی نحوه حکایت عنوان نسبت به خارج یک حکایت تعینیه باشد از یک شی مشخص حکایت کند ممکن است از یک شی نامشخص حکایت کند مانعی هم ندارد از یک شی نامشخص حکایت کند آمر به مکلف امر می­کند تا این عنوان را خارجیت ببخشد اینکه متعلق تکلیف ما یک شی نامعین باشد یک عنوانی باشد که معنون آن نامعین باشد مشکلی ندارد خب توضیح کاملش در مورد حقیقت علم اجمالی آنجا ما بحثش کردیم که عناوین بعضیها اشاره آنها به معنون اشاره تعینیه است بعضیها اشاره تردیدیه است و هر دو جورش هم وجود دارد و مانعی هم ندارد که تکلیف تعلق بگیرد به عنوان مردد یعنی عنوانی که اشاره آن به معنون اشاره تردیدیه است اما در جایی که ما مکلف را می­خواهیم بحث کنیم بحث تعلق گرفته به یک شی مشخص آن کسی که می­خواهد مبعوث باشد نه مبعوث الیه مبعوث باید مشخص است عالم خارج است در عالم خارج افراد وجود دارند در عالم خارج تعیّن قوام شی خارجی است شی خارجی غیر معین که ما نداریم یعنی آن چیزی که در خارج است زید است و عمر است و بکر است و خالد زید و عمر دیگر خارجیت ندارد که زید یا عمر آن که ما در عنوان می­گفتیم می­گفتیم عنوان اشاره تردیدیه دارد طرف تردید نامعین نیست نفس اشاره آن تردیدیه است ولو طرف تردید عالم خارج است عالم خارج معین است آنجا چون تکلیف تعلق گرفته به عنوان ما می­گفتیم به عنوان مردد هم می­تواند تکلیف تعلق بگیرد همچنان که به عنوان معین می­تواند تکلیف تعلق بگیرد ولی اینجا شما می­خواهید زید خارج را می­خواهید بحث کنید آن کسی که می­خواهد تکلیف را انجام بدهد خارج است در خارج تحقق دارد خارج که در آن تعیین وجود ندارد

 یک بیانی مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین خیلی وقتها در نقض اصلاً فرد مردد بیان می­کردند می­فرمودند که فرد مردد نه در خارج وجود دارد نه در ذهن وجود دارد بنابراین نامعقول است و امثال اینها ما قسمتی از این کلام را می­پذیرفتیم قسمتی را نمی­پذیرفتیم اینکه در عالم خارج فرد مردد وجود ندارد کاملاً درست است در خارج که تمام اشیا خارجی معینات هستند مردد که در خارج وجود ندارد ولی ما گفتیم که یک سری عناوینی داریم که این عناوین اشاره آنها اشاره تردیدیه است می­گفتیم اصلاً درک حقیقت علم اجماعی وابسته به درک اشاره تردیدیه است و اشاره تردیدیه را ما نفهمیم حقیقت علم اجمالی را نمی­فهمیم حقیقت فرد مردد را نمی­فهمیم اینها همه وابسته به این است که اشاره تردیدیه را بفهمیم اشاره، وصف عنوان است نه وصف خارج معنون آن مشخص است ولی به آن معنونهای مشخص به نحو تردیدی ممکن است اشاره بشود بنابراین فرق است بین مبعوث و مبعوث ألیه مکلف و مکلف به. مکلف باید مشخص باشد معنا ندارد که مکلف نامردد محل بعث قرار بگیرد امثال اینها

 بعث یک امر اعتباری نیست بعث یک امر واقعی است جعل مایمکن ان یکون داعیاً هست و این جعل ما یمکن ان یکون داعیاً باید به شی مشخص تعلق بگیرد به احدهما معقول نیست این مطلبی که

بنابراین این که ما متعلق همین وجوب کفایی را بگوییم که وجوب به اصطلاح مکلف ما احدهما هست این معقول نیست جامع جامع و احدهما اینها یک چیز هستند فرق ندارند اینها این یک نکته

نکته دوم البته یک فرقی وجداناً واجب کفایی با واجب تخییری دارد آن این است که در واجب تخییری خب این ادعا شده بود که واجب تخییری وجداناً یک عقاب بیشتر در مورد آن مترتب نمی­شود ما می­گفتیم خیلی روشن نیست حالا ولی در واجب کفایی تعدد عقاب تقریباً روشن است یعنی همه اشخاصی که هست عقاب را متعدد می­دانند عقاب را و این اگر تعلق تکلیف به احدهما باشد حالا صرف نظر از اینکه بعث نمی­تواند متعلق به احدهما باشد تنجیز احدهما استحقاق عقوبت احدهما هم نامعقول است استحقاق عقوبت، یک شخص مشخص می­تواند استحقاق. احدهما استحقاق عقوبت دارد یعنی چه استحقاق عقوبت یک امر واقعی است یا این استحقاق عقوبت دارد یا آن استحقاق عقوبت دارد به نحو مشخص یا هر دو اینکه احدهما به آن امر شده این مصحح این نیست که هر دو اینها استحقاق عقوبت داشته باشند در حالیکه آن چیزی که وجداناً ادم در وجوب کفایی می­فهمد استحقاق عقوبت هر دو هست بنابراین اینکه به جامع ما بخواهیم متعلق بگیریم از این جهت هم خلاف وجدان است البته این اشکال دوم خیلی اشکال مهمی نیست چون این قدر این وجدانش طوری نیست که اگر ما راه حلی جز تفسیر وجوب کفایی یا تفسیر جامع نداشته باشیم نتوانیم از او چیز کنیم حالا خیلی مهم نیست عمده اشکال اشکال این است که اصلاً ثبوتاً منهای مرحله اصلاً عقابی هم در کار نباشد در جایی که استحقاق عقوبتی هم در کار نباشد ما قائل به استحقاق عقوبت هم نباشیم صرف بعث را مطرح کنیم بعث فرد مردد معقول نیست بعث باید مبعوث مشخص باشد و معین باشد چون مبعوث فرد بوجوده الخارجی است عنوان فرد مبعوث نیست به خلاف مبعوثٌ به. مبعوثٌ به عنوان است که ما می­خواهیم این عنوان خارجیت پیدا کند به تعبیر دیگر ما در عنوان در به اصطلاح بحث مبعوث علیه و مکلف به یک حرکتی داریم حرکت از ذهن به خارج می­گوییم این مفهومی که در ذهن تحقق دارد این مفهوم و در خارج تحقق ندارد این را خارجیت ببخش این اشکال ندارد که ما می­گوییم چون در خارج یعنی ذهن انسان می­تواند نسبت به آن خارجش بگوید احدهما در خارج وجود ندارد چون به وسیله این مفهوم می­تواند به این نحو از خارج حکایت کند و دلیل وجود عناوین تردیدیه که مشتمل بر اشاره تردیدیه هستند ولی نسبت به مبعوث این حرفها مطرح نیست ما می­خواهیم یک شخص خاص خارجی را تحریک کنیم احدهما در خارج وجود ندارد که بخواهیم آن را تحریک کنیم.

 خب حالا این بحث جامع یک تصویر دیگر این است که بگوییم هر کدام از اینها مشروطاً به ترک دیگری وجوب به آن تعلق می­گیرد که اینجا آن مشکل عقاب که روشن است که به اصطلاح نمی­آید چون اگر هر دو اینها آن شی را ترک کنند خب تکلیف در حق هر دو فعلی می­شود طبیعی است که دو تا تکلیف وجود دارد دو تا عقاب به دنبال آن می­آید آن مشکل دومی که در بحث جامع وجود دارد روشن است که در بحث تعلق تکلیف بکل من المکلفین بشرط عدم اتیان آخر نمی­آید ولی بحث سر این است که در جایی که هیچ یک از این دو تا، تکلیف را انجام ندهند آیا آن چیزی که مطلوب شارع است اینکه هر دو فعل صادر بشود یعنی شارع مقدس می­خواهد هر دو فعل صادر بشود وجداناً این طور نیست ملاک فقط در یکی از آنهاست صدور هر دو مطلوب نیست یعنی به این معنا ممکن است ما بگوییم اگر با هم انجام بدهند مکلف به را به تعلقش به مجموع است چون ما قبلاً این مطلب را گفتیم که اشکالی که در باب بحث واجب تخییری مطرح کرده بودند که در واجب تخییری اگر به هر یک از اینها به شرط ترک دیگری تعلق گرفته باشد بنابراین اگر هر دو انجام بدهند باید اصلاً مکلف به نباشد ما آن را توضیح می­دادیم می­گفتیم در عالم خارج چهار فرض وجود دارد یکی اینکه هیچ یک از دو طرف آورده نشده باشد یکی اینکه هر دو طرف آورده شده باشد یکی اینکه طرف اول آورده شده باشد یکی اینکه طرف دوم آورده باشد واجب تخییری که به نحو أو منع خلو باشد یعنی یکی از این سه تا معنای یکی از این سه تا این است که به هر یک از اینها امرش مشروط به اینکه آن دو تای دیگر نباشد نه خصوص به اصطلاح من امر کردم به اتیان این طرف به شرطی که مجموعهما و آن طرف دیگر مجرد را نیاورده باشید اگر مجموع را نیاورده باشی طرف دیگر مجردها را هم نیاورده باشی به این امر هست این روح قضیه بازگشت به تخییر ثلاثی الاطراف است و تخییر ثلاثی الاطراف بازگشت می­کند که هر طرف مشروط به ترک دو تا طرف دیگر. به اصطلاح وجوب داشته باشد بنابراین مشکل آن مشکلی که آنجا بود پیش نمی­آید

 اینجا هم بحث سر این هست که اگر شما به دو طرف می­گویید به این آقا می­گویید تو باید اتیان کنی به این آقا هم می­گویی تو باید اتیان کنی معنای قضیه این است که الان من مجموع را می­خواهم الان برای اینکه مجموع فوقش این است که مجموع هم مطلوب باشد ولی یکی از افراد مطلوب است

در بحث واجب تخییری یک بیانی وجود دارد آن بیانی که در بحث ترتب هم به آن بیان توجه شده و آن حالا من یک توضیح مختصری اینجا بدهم آن بیان را و اینکه چرا آن بیان در ما نحن فیه نمی­آید در بحث وجوب کفایی آن بیان نمی­آید ولی آن بیان در بحث واجب تخییری می­آید ببینید یک مشکلی در بحث ترتب است حالا ترتب یک طرفه را من ذکر بکنم که شبیه همین ترتب دو طرفه هم هست ما یک اهمی داریم یک مهمی داریم در واجب ترتبی و در مسئله ترتب ما می­گوییم اهم وجوب مطلق دارد مهم وجوبش مشروط است به ترک اهم خب آقایان این طوری مطرح کردند که کسی که اهم را ترک می­کند در ظرف ترک اهم این طور نیست که اهم وجوبش از بین رود هنوز نسبت به اهم وجوب وجود دارد بنابراین من که اهم را ترک کردم الان هم امر به اهم دارم چون امر به اهم مطلق است مقید به ترک اهم یا عدم ترک اهم نیست امر به مهم هم دارم چون شرطش تحقق پیدا کرده پس بنابراین امر به ضدین است امر به تحقق مجموعهما است که امر به ضدین است خب این اشکال اساسی است که مرحوم آخوند مطرح می­کند و به خاطر همین ترتب را محال می­داند ایشان آن جا یک توضیحی دادند آن توضیح این هست که امر به اهم که ما می­گوییم امر به اهم، مطلق هست چه اهم را ترک کنی چه اهم را بیاوری به این معنا معقول نیست که چون ببینید اگر به شما می­گویید این که امر به اهم مطلق است یعنی اگر اهم را بیاورید باز هم می­خواهد شما را امر کند به اینکه اهم را بیاورید اینکه معقول نیست با فرض اتیان اهم شما را می­خواهد تحریک کند به اهم که نامعقول است با فرض اتیان اهم انجام اهم ضروری الثبوت است یا با فرض ترک اهم با وجود ترک اهم باز هم می­گوید که شما مهم را بیاور یعنی ای کسی که تارک اهم هستی با حفظ حالت تارکیت خود با حفظ حالت تارکیت خود فعل را محقق کن این که نمی­شود که با حفظ حالت تارکیت انجام اهم نامعقول است بنابراین اینکه ما می­گوییم امر به اهم، مطلق هست نه لابشرط هست نه یعنی ببینید لابشرط را که ما در جاهای دیگر تصویر می­کنیم لابشرط یعنی اینکه تکلیف در هر دو صورت وجود دارد ما مثلاً می­گوییم که عالم را اکرام کن لابشرط از فسق و علم است یعنی عالم چه فاسق باشد چه فاسق نباشد عادل باشد باید اکرامش کرد معنای اطلاق و لابشرطیت شمول حکم نسبت به جمیع صور است حالا با توضیحاتی که در بحث حقیقت لابشرط دادیم.

این معنای لابشرطی هم اینجا معقول نیست چون این معنای لابشرطی یعنی شما می­گویید هم در فرضی که تکلیف را آورده ای تکلیف را بیاور و هم در فرضی که تکلیف را نیاورده ای تکلیف را بیاور در هر دو به هیچ وجه نمی­شود تکلیف را آورد چون در فرضی که تکلیف را آوردی خب تکلیف آورده شده دیگه تحصیل حاصل در فرضی که تکلیف را نیاوردی که نمی­شود با حفظ این فرض تکلیف را آورد پس چیست؟ آقایان تعبیر می­کنند که این جا حقیقت تکلیف بدل الفرض است یعنی شما یک فرضی را محقق کردید یک فرضی را محقق کردید که آن فرض عدم اهم است شارع می­خواهد شما آن اهم عدم را تبدیل کنید به وجود. آن عدم را به وجود تبدیل کنید حقیقت امر مطلق به اهم امر به تبدیل بدل الفرض است می­گوید این فرض عدم الاهم را تبدیل کن به فرض وجود اهم نه اینکه فرض عدم اهم را با حفظ این فرض، وجود را محقق کن این نیست با حفظ عدم، وجود معقول نیست به آن امر بشود می­گوید نه این فرض را به فرض دیگر تبدیل کن.

 ما حالا عرض کردیم برای روشن شدن این مفهوم بدل الفرض ما پیشنهاد دیگری داشتیم برای تبیین قضایا ما می­گفتیم قضایا دو مفاد دارند یکی به مفاد کان است یکی به مفاد صار است قضیه ای که به مفاد کان باشد موضوع در هنگامی که محمول بر او حمل می­شود محقق است ما می­گویم زید عالم است زید عالم است اینجا زیدی که موضوع فرض کردیم عالم را به آن حمل می­کنیم این زید عالمیت را برش حمل می­کنیم ولی اگر ما گفتیم زید عالم جاهل شد خب زید عالم جاهل شد هیچ مشکلی هم ندارد چون زید عالم ما می­خواهیم بگوییم این موضوع از یک حالت به حالتی دیگر درآمد سیر کرد حرکت کرد یعنی مفادش مفاد صار است مفاد صار یعنی موضوع حفظ نمی­شود در هنگامی که محمول تحقق پیدا می­کند موضوع از یک حالتی به حالت دیگر تبدیل می­شود

ما آن مفهوم بدل الفرضی که در بحث ترتب آقایان تعبیر می­کنند می­گوییم اگر بخواهیم بدل الفرض را خوب درک کنیم آن درک عرفی انسان از قضیه صار، همین مفهوم بدل الفرضی است که آقایان می­گویند مفهوم عرفی آن این است که می­گوییم زید جاهل عالم شد با قید جاهلیت با قید جاهلیت عالم شد ولی عالم شد نه عالم بود ما نمی­توانیم بگوییم زید جاهل عالم بود. عالم بود غلط است ولی زید جاهل عالم شد یعنی آن حالتش تبدیل شد به یک حالت دیگری

 خب و ما حقیقت قضایایی که به آن امر می­شود مفاد صار است یعنی ای کسی که اگر من امر نکنم تارک صلات هستی این تارکیت صلاة فرضی را تبدیل کن به آتی بالصلاة به حالت تارکیت صلاة را تبدیل کن به حالت اتیان صلات این تغییر بده بدل الفرض یعنی امر به تصییر به اصطلاح می­گوییم این صیرورت را محقق کن بگوییم من نماز نمی­خواندم حالا نماز می­خوانم اگر امر نبود نماز خوانده نمی­شد حالا نماز می­خوانم

 خب این در بحث ترتب یک بحث این است که عرض کنم امر به اهم تحلیلش چه شکلی است یک بحث این هست که امر به مهم به چه شکلی است امر به مهم امر به مهم به این شکل هست که خب می­گوید اگر اهم را نیاوردی مهم را بیاور اگر اهم را نیاوردی خب حقیقت امر به مهم جوهر امر به مهم را که ما بخواهیم بسنجیم برای اینکه امر به مهم عصیان نشود در چه صورت امر به مهم عصیان نمی­شود یکی در صورتی که آن شرطش محقق نباشد امر مهم عصیان نمی­شود یکی اینکه با فرض تحقق شرط، مشروط نباشد بنابراین من برای اینکه یعنی جوهر امر مشروط امر مشروط جوهرش این است که من امر می­کنم شما یا شرط را محقق نکنید یا بر فرض تحقق شرط جزا را محقق کنید یعنی جامع بین امر به جامع بین عدم تحقق شرط و تحقق جزا تعلق گرفته بر فرض تحقق شرط . روی همین جهت من در واقع اگر بخواهم حقیقت واجب مشروط را تصویر کنم حقیقت واجب مشروط این است که یا شرط را محقق نکن کاری کن که شرط محقق نشود به چی به اینکه اهم را بیاور اهم را که آوردی خب شرط مهم تحقق پیدا نکرده یا اگر نمی­خواهی شرط را معدوم کنی جزا را محقق کن امر به جامع بین عدم شرط اعدام شرط و ایجاد جزا هست این حقیقت امر مشروط است

 این بیان در ما نحن فیه نمی­تواند بیاید و حالا همین نکته سبب می­شود که توجه بفرمایید همین نکته سبب می­شود که اگر هم اگر هم به فرض محال امکان داشت اهم و مهم را من هر دو را اتیان بکنم اهم و مهم را هر دو را اتیان کنم مولا امر به هر دو نداشت امر به مجموعهما نداشت چون امر به مجموعهما یعنی امر به مهم در فرضی که شرطش نیست یعنی در فرضی که اهم هست امر مهم در فرضی که شرطش نیست که نیست امر به مهم در جایی هست که شرطش باشد

پس بنابراین اگر من در واقع به فرض محال امکان داشت که اینها هر دو با همدیگر جمع بشوند امر به هر دو تا نبود خب حالا در بحث واجب کفایی فرض این است که هر دو مثلاً می­توانند این شی را محقق کنند این طوری شما فرض کنید که هر دو برای آنها مقدور هست که آن مثلاً نماز را اتیان کنید اگر بر هر دو مقدور هست نماز را اتیان کنید آیا شارع به من یک نکته­ای را من قبلش اشاره کنم ببینید در بحث اهم و مهم اعدام شرط به اختیار مکلف است ترتب یک طرفه در نظر بگیرید اعدام شرط آن مهم در اختیار من است چون من می­توانم مهم را انجام بدهم چون می­توانم مهم را انجام بدهم بنابراین می­توانم آن شرط را اعدام کنم و می­توانم اعدام نکنم بنابراین شارع که به من می­گوید مهم را بیاور در واقع می­گوید یا شرطش را اعدام کن که اصلاً موضوع نداشته باشد یا اگر نمی­خواهی شرط را اعدام کنی و شرط محقق هست جزا را محقق کن این معنا در اینجا اصلاً نیست این معنا در اینجا اصلاً نیست چطور چون در واقع شرطی که در واجب کفایی هست مربوط به عمل خود مکلف نیست مربوط به عمل دیگری است این عمل دیگری گاهی اوقات اصلاً من اختیار ندارم نسبت به اینکه او را مجبور کنم به این کار من اختیار ندارم شارع گفته که یک نفر باید بر این میت نماز بخواند من می­توانم خودم نماز بخوانم شخص دیگری را هم نمی­توانم مجبور کنم نماز بخواند باید خودش نماز بخواند خب بنابراین من نمی­توانم بگویم که امر به جامع بین عدم تحقق شرط و جزا به این امر کردند یک همچین چیزی در اینجا مقدور نیست اگر هم این نکته را توجه کنید گاهی اوقات واجب کفایی را دو جور می­شود تصویر کرد یک جور تصویر این است که من یا باید خودم انجام بدهم یا اگر نمی­خواهم خودم انجام بدهم دیگری را باید مجبور کنم اگر امکان داشته باشد دیگری را مجبور کنم دیگری را باید مجبور به انجام این کار کنم ولی ممکن است ما بگوییم واجب کفایی یک تصویر دیگر این است که اگر خودم انجام نمی­دهم در فرض انجام خودم نسبت به اجبار دیگری مسئولیتی ندارم مسئولیت من فقط انجام از طریق خودم است بنابراین مثلاً اگر خودم نامقدور شد برای من انجام آن فرض کنید که کسی هست که فاقد الطهورین است نمی­تواند اصلاً نماز بخواند در جایی که شرط نماز مثلاً طهارت است شرط نماز طهارت است نمی­تواند اصلاً نماز بخواند مثلاً فرض کنید ما بگوییم که نمازی که از پدر فوت می­شود بچه ها به نحو واجب کفایی برای آنها واجب است که برای آنها انجام بدهند یک نفر هست که یکی از بچه ها فاقد الطهورین است آیا معنای اینکه یک موقعی ما می­گوییم معنایی که یکی از شما انجام می­دهد آن این است که اگر خودتان هم مسئولیت این کار بر عهده شماست به طوری که اگر خودتان هم نتوانید انجام بدهید بتوانید دیگری را مجبور کنید باید دیگری را مجبور کنید یک موقع این طوری تصویر می­کنیم یک موقع می­گوییم نه من فقط نسبت به انجام کار خودم مسئولیت دارم اگر نتوانم به وسیله خودم این فعل را محقق کنم نسبت به انجام دیگری هیچ گونه مسئولیتی ندارم ولو بتوانم این دو تا واجب کفایی این دو تا تصویر در آن تصویر دارد

خب اگر چنین باشد من در واقع این طور نیست که به جامع عدم شرط یا تحقق جزا بر فرض شرط مامور باشم یعنی حقیقت این واجب مشروطی که در اینجا هست با حقیقت واجب مشروطی که در بحث واجب ترتبی هست فرق دارد حالا این بحث ادامه دارد ان شاءالله بقیه را فردا توضیح خواهم داد بحوله و قوته. اللهم صلی علی محمد و آل محمد

 ما بعدازظهر ان شاءالله مباحث الاصول کلام آقای صدر را در حقیقت وجوب کفایی در کلاس راهنما دنبال می­کنیم جلد سوم از قسم اول صفحه سیصد و سه هست بحث شهید صدر آنجا هست از مباحث الاصول حالا دنبال می­کنیم در بحوث هم هست ولی حالا ما از مابحث الاصول دنبال می­کنیم ان شاءالله القسم الاول آخر مباحث الاصول پنج جلد قسم اول دارد پنج جلد قسم دوم دارد جلد سوم از قسم اول.